

دکتر محسن حبیبی، راوی قصه‌های رفته از یاد

Dr Mohsen Habibi, narrator of the forgotten stories | Morteza Mirgholami

مرتضی میرغلامی

در این ایام عسرت که محنت‌های مختلف امان مردم را بریده، قصه سوگ و سفر عزیزی چون دکتر حبیبی مجال آه را هم از انسان می‌گیرد، اما شاید با آنکه هیچ‌وقت شاگرد دکتر حبیبی نبوده‌ام و فقط دو بار به مناسبت سخنرانی‌اش در تبریز از نزدیک با او دیدار داشتم، قصه همدلی با او و نوشته‌هایش انگیزه‌بخش نوشتن این چند

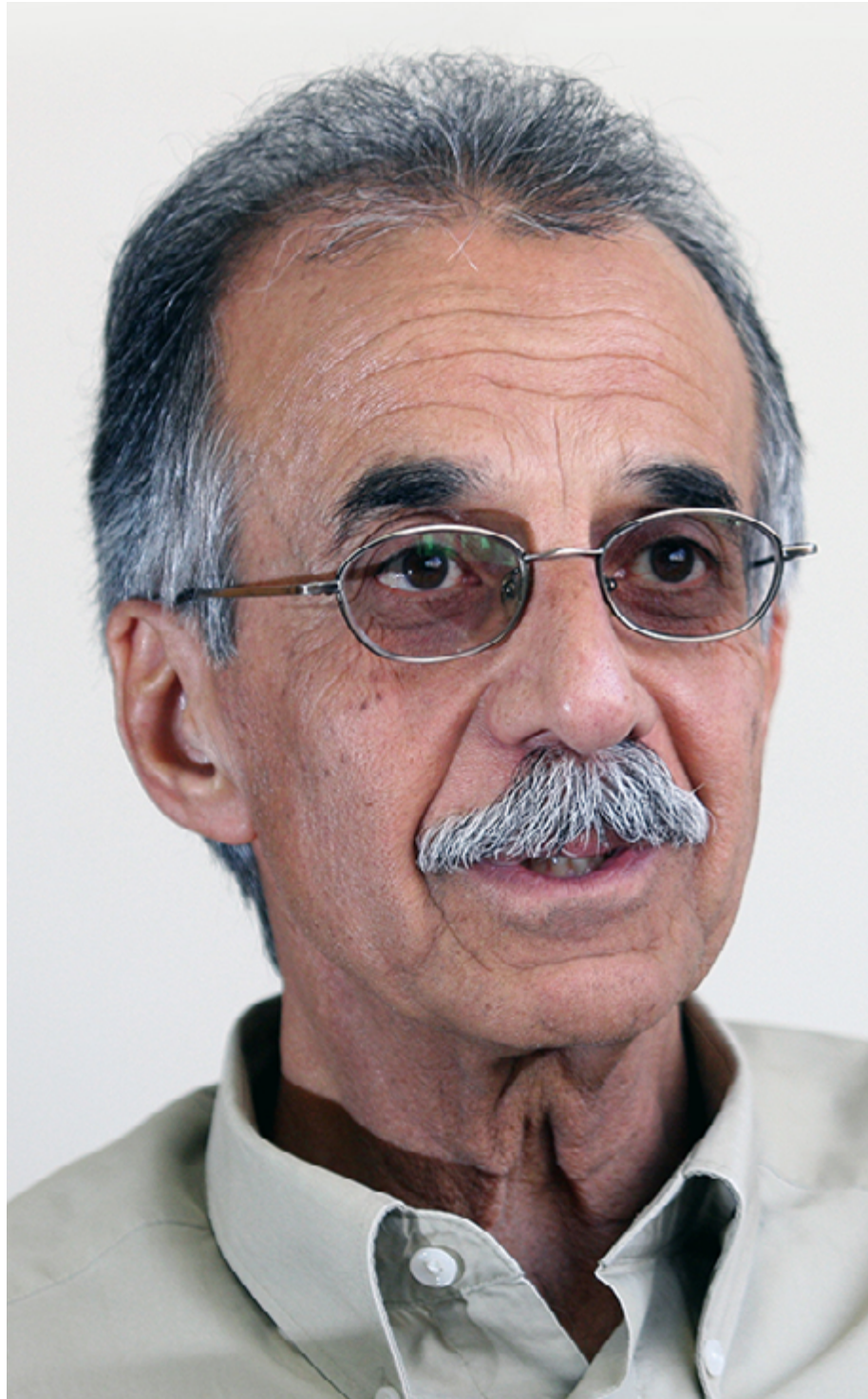
سطر شد و شاید این‌ها چیزهایی بود که قرار بود روزی با او در موردشان به بحث بنشینم که صد افسوس مجال نشد. شاید اگر قرار بود راجع به شهر و شهرنشینی و اندیشه‌های بنیامین با کسی صحبت کنم، حبیبی بهترین هم‌صحبت بود؛ زیرا او کسی بود که به‌خوبی شهر ایرانی را می‌شناخت و شاید از محدود کسانی بود که قصه تحول و نو شدن شهر ایرانی را نوشته بود، اما دریغ که این فرصت از دست رفت و ناگهان زود دیر شد. شاید کمتر کسی چون او فرق بین شار و شهر را درک کرده بود و از تفاوت بین بورگ، (city) و (urban) و متروپل در سخنرانی‌هایش صحبت می‌کرد. برای من که یکی از دغدغه‌های اصلی‌ام پوست‌اندازی شهرها و گذارشان از سنت به مدرنیته بود، چه کسی بهتر از او می‌توانست پاسخگوی سؤالات بی‌شمارم باشد. زمانی که در لایه‌لای نوشته‌های کسانی چون زیمل و تونیز و ورت در تقلای فهم کلان‌شهر و تغییر ماهیت انسان شهرنشین بودم و هم‌زمان تداوم سنت‌های گذشته و روابط محله‌ای را در شهرهای معاصر ایرانی می‌جستم و در نوشته‌های غامض لوفور و بنیامین تجربه شهرهای معاصر را از خلال چشم پرسه‌زن مرور می‌کردم، یک جمله او می‌توانست تمامی این مهره‌های پراکنده را برای من همچون تسبیح به نخ بکشد. وقتی برای فهم شهرهای معاصر تبریز و تهران با یکی از دانشجویانم به مرور رمان‌های ایرانی پرداختیم و به‌صورت اتفاقی قصه شهر او را خواندم، دیدم که چطور او قبل از ما به هر وادی که وارد می‌شویم قدم گذاشته است و انگار ما همیشه یک قدم از او عقب‌تر هستیم. گویی تمامی دغدغه‌های من پیش‌تر دغدغه او بوده است و با چشم تیزبین و درک عمیقش این سرزمین‌های ناشناخته را کاویده. مقدمه او بر کتاب «شهر و مدرنیته» مرتضی هادی جابری مقدم را که خواندم دیگر یقین پیدا کردم که او گمشده من بوده است در عالم شهرسازی، همان‌طور که داریوش آشوری در عالم فلسفه، محمد توکلی طرقي در عالم تاریخ و ایران‌شناسی، نعمت‌الله فاضلی در عالم مطالعات فرهنگی و... و جالب اینکه هر یک از این بزرگان این مفهوم را به شکلی نام‌گذاری کرده‌اند: مدرنیته، تجدد، نوآوری.

چه کسی بهتر از او می‌توانست رابطه بین جوامع ایلیاتی، روستایی و شهرنشین در طول تاریخ شهرسازی ما را روشن سازد و فهم شرایط شهری معاصر ما را که بدون فهم این تفاوت‌ها ناممکن بود ممکن سازد. فهم گذار از امر قدسی و اسطوره‌ای به امر عرفی در شهرهای معاصر، گذار از روابط طایفه‌ای و رعیت و سلطانی به روابط شهروندی و تغییر ماهیت تجربه شهر سنتی از خلال عادت‌های اجتماعی و امور تکراری به تجربه شخصی انسان شهرنشین و آنچه بنیامین شوک شهری می‌نامد بی‌شک موضوعاتی بود که آرزو داشتم با او

به بحث بنشینم. او همیشه از یاد صحبت می‌کرد: یاد گرفتن، یاد دادن و یاد آوردن. یاد یا خاطره از مهم‌ترین و البته ناشناخته‌ترین موضوعات در رشته‌های شهرسازی و طراحی شهری است. بنیامین به تبعیت از پروست خاطرات را دو دسته می‌کرد. خاطرات ارادی و غیرارادی. خاطرات غیرارادی همان‌هایی هستند که بدون تلاش فرد برای به یادآوردن به‌صورت ناخودآگاه با یک جرقه حاضر می‌شوند. این جرقه می‌تواند یک رایحه، یک ترانه یا یک منظره باشد و شهرها جایی بودند که می‌توانستند خازن این خاطرات باشند و با محرک‌های خود، دوباره امیدها و آرزوهایی را زنده سازند که غبار زمان آن‌ها را مغلوب و محو کرده بود. در قصه شهر، حبیبی به نوآوری، نوپردازی و نو شدن شهر اشاره می‌کند. او با بررسی تحولات شهر قاجاری و آنچه مکتب تهران نامید خط بطلانی بر دیدگاه کسانی کشید که مدرنیزاسیون ایرانی را به‌طور کامل تقلیدی و خالی از هرگونه ویژگی بومی می‌دانستند و با ارائه نمونه‌های مختلف، امکان تحقق شرایط آلترناتیو در شهرها را مطرح کرد؛ آنچه می‌توان آن را مدرنیته یا تجدد بومی نامید. او به روایت شهرها پرداخت و معتقد بود هر شهری روایت و قصه خود را دارد. جالب اینکه در کتاب مارشال برمن^۱ نیز مدرنیسم شهرهایی چون سن پترزبورگ، نه در امتداد مدرنیته‌های اروپایی که تحت عنوان مدرنیسم توسعه‌نیافتگی معرفی شده است.

مفهومی که دکتر حبیبی تحت عنوان قصه شهر مطرح می‌کند، با مضمون روایت در اندیشه‌های بنیامین هم می‌تواند بازخوانی شود؛ هرچند مطمئن نیستم منظور حبیبی از روایت شهر یا قصه با هدفی که بنیامین از توصیفات شهرها دنبال می‌کرد یکی باشد، چراکه برخلاف حبیبی که معتقد بود در قصه راوی حاضر است، در شهرهای مدرن قرن ۱۹ به ظن من شهر راوی غایب است یا حداقل یک روایت را نقل نمی‌کند، بلکه هرکس روایت خود را از شهر می‌خواند. بنیامین با سلسله مقالاتی که در باب شهرهای مختلفی چون ناپل، مarse، مسکو و پاریس نوشته است، امکانات مختلف هم‌نشینی نو و کهن را واکاوی کرده و در اندیشه او مدرنیته به معنی پایان سنت یا حذف آن نبود، بلکه این دو می‌توانستند در کنار هم نیز قرار گیرند؛ آنچه او پدیده تخیل می‌نامید. نکته جالب اینکه، بنیامین از متن برای توصیف شهرها استفاده می‌کرد اما این متون نه به‌منزله توصیف تجربیات او از شهرها، بلکه به‌مثابه روشی انتقادی قلمداد می‌شد تا امکانات شهرها برای رهایی‌بخشی (تحقق امیدها و آرزوهای فروخورده) را کشف و ثبت کند و در این راه از روش‌های مختلفی چون عکاسی، مونتاژ و از روش‌های سورئالیست‌ها هم استفاده می‌کرد. هدف او شناخت شهرها نبود، بلکه این امر در امتداد نظریه‌اش در باب تاریخ و سیر تحول جوامع و باز نگه‌داشتن امکان انتقاد بود که به بهترین شکل در آخرین گزارش ناتمامش یعنی پروژه پاساژها منعکس است.

شاید یکی از بهترین راه‌ها برای درک امر شهری در نگاه بنیامین فهم نظریه «هاله^۲» او باشد. بنیامین معتقد بود آثار هنری به‌واسطه یکتایی‌شان در گذشته، دارای یک هاله یا یک حلقه



سید محسن حبیبی. از آرشیو مؤسسه همشهری

محافظت‌کننده بودند که اصالت آن‌ها را از دسترس بی‌واسطه و روزمره حفظ می‌کرد. با مدرن شدن و آنچه وی بازتولید مکانیکی اثر هنری می‌نامید (چاپ، عکاسی، تولید انبوه و عرفی شدن)، این هاله رفته‌رفته روبه‌زوال رفت و پدیده‌ها به امور دم‌دستی‌تر و عرفی تبدیل شدند و فاصلهٔ متافیزیکی بین آثار یکتا و جامعه کمرنگ شد. بودلر از این مفهوم در شعرش زمانی که هالهٔ زرینش را در گل‌ولای بولوارهای پاریس گم می‌کند، یاد می‌کند و این شعر شاملو شاید به بهترین شکل شرایط ایرانی این گذار از امر قدسی به عرفی را در شعر و شهر ما بیان کند:

شعری که زندگیست	با دقتی که خاص خود اوست	من وزن شعر تازهٔ خود را
موضوع شعر شاعر پیشین	از بین عابران خیابان جدا کند:	از دور می‌شناسم»
از زندگی نبود.		
در آسمان خشک خیالش او	«همراه من بیایید همشهری عزیز!	«گفتی چه؟
جز با شراب و یار نمی‌کرد گفت‌وگو.	دنبال‌تان سه روز تمام است	وزن شعر؟»
...	در به‌در	
امروز	همه‌جا سر کشیده‌ام.»	«تأمل بکن رفیق...
شاعر	«دنبال من؟	وزن و لغات و قافیه‌ها را
باید لباس خوب بپوشد	عجیب است!	همیشه من
کفش تمییز و واکس‌زده باید به پا کند	آقا، مرا شما	در کوچه جسته‌ام.
آنگاه در شلوغ‌ترین نقطه‌های شهر	لابد به‌جای یک کس دیگر گرفته‌اید.»	آحاد شعر من، همهٔ افراد مردمند،
موضوع وزن و قافیه‌اش را، یکی یکی	«نه جانم، این محال است.	از زندگی [که بیشتر مضمون قطعه‌است]

اما آیا شهرهای مدرن و معاصر، همچون آثار هنری کپی‌شده دچار زوال هاله شده‌اند؟ به نظر می‌رسد برای بنیامین، شهرها همچنان آن فضای مرموز و آن هزارتوهای ناشناخته باقی‌مانده‌اند که برای فهم و تجربه‌شان زمان لازم بود و به‌راحتی خود را در معرض فهم و تجربهٔ شهرنشین قرار نمی‌دادند. به عبارتی می‌توان گفت قدسی‌زدایی و اسطوره‌زدایی از شهرهای مدرن هنوز به‌طور کامل هالهٔ آن‌ها را محو نکرده بود. هرچند به قول کرنگ و تریفت^۳ اگر بنیامین امروز زنده بود و از یکسان شدن شهرها و بازتولید مکانیکی آن‌ها از خلال پدیدهٔ جهانی‌شدن اطلاع پیدا می‌کرد، شاید اندکی غبطه می‌خورد. بگذریم.

اگرچه امروز دکتر حبیبی دیگر در میان ما نیست، اما او در نوشته‌هایش همیشه حاضر است. کافی است یکی از کتاب‌هایش را باز کنید تا به قول خودش همچون راوی قصه‌های رفته از یاد، دوباره با شما سخن بگوید و شما را به سفری طولانی از خلال گذرها و میدان‌های شهرهای تهران و اصفهان و دیگر شهرها ببرد و از میان محله‌های شار قدیم به خیابان‌های شلوغ شهرهای معاصر برساند و تجربه‌اش را از این فضاهای متنوع و همواره در حال تحول با شما قسمت کند. ■

۱. Marshall Howard Berman (1940-2013).

۲. Aura.

۳. Mike Crang and Nigel Thrift.